




گی دو موپاسان
ترجمه‌ی محمود گودرزی

یکشنبه‌های پاریسی

 ofoqco.com

 ofoqpublication

 ofoqpublication

مقدمات سفر

آقای پاتیسو، زاده‌ی پاریس، پس از آنکه مانند بسیاری در مدرسه‌ی هانری چهارم به طور ناقص تحصیل کرده بود، با حمایت خاله‌اش که دکه‌ی توتون فروشی داشت و مدیری دولتی توتونش را از آنجا می‌خرید، وارد یکی از وزارتخانه‌ها شده بود.

پیشرفت او بسیار کند بود و اگر آن تقدیر نیکخواه که گاه سرنوشت ما را رقم می‌زند نبود، چه بسا با عنوان کارمند درجه چهار از دنیا می‌رفت.

او حالا پنجاه و دو سال دارد و اولین بار است که در قالب گردشگر، این منطقه از فرانسه را که از قلعه‌ی سابق پاریس تا مناطق دور از پایتخت گسترده شده، زیرپا می‌گذارد.

قصه‌ی پیشرفت او شاید برای خیلی از کارمندان سودمند

باشد، همان‌طور که حکایت گردش‌هایش بی‌شک به درد پاریسی‌های بی‌شماری خواهد خورد که از مسیرهای او در گردشگری‌های خود استفاده خواهند کرد و با بهره‌گیری از این الگو خواهند توانست از برخی بلاهایی که بر سر او آمده، اجتناب کنند. در سال ۱۸۵۴، آقای پاتیسو هنوز بیش از هزار و هشتصد فرانک درآمد نداشت. به علت یکی از خصلت‌های عجیب ذاتی‌اش، هیچ‌کدام از رؤسا از او دل‌خوشی نداشتند، رؤسایی که در انتظار ابدی و نومیدانه‌ی افزایش حقوق، این آرمان کارمندی، دست‌خوش ملال و دلتنگی می‌شدند.

پاتیسو همه جا کار می‌کرد، اما نمی‌توانست آن را ارزشمند جلوه دهد. در ضمن، خودش می‌گفت غرورش اجازه نمی‌دهد و مانع از این می‌شود که حقیرانه و متملقانه به مافوق‌هایش سلام کند، همان شیوه‌ای که به عقیده‌ی او برخی همکارانش که نمی‌خواست از آن‌ها نام ببرد هنگام سلام کردن به کار می‌بردند. علاوه بر این، می‌گفت صراحتش مردم را معذب می‌کند، چون او هم مثل خیلی‌ها مخالف آشنابازی، بی‌عدالتی و الطافی بود که به غریبه‌ها و کسانی می‌شد که با بوروکراسی بیگانه بودند، اما صدای خشم‌آلود او هرگز از اتاقتی که در آن به قول خودش جان می‌گند بیرون نمی‌رفت: «من جان می‌کنم... به هر دو معنا، آقا.»

۱. Besogner؛ به هر دو معنی سخت کار کردن و جان کندن - م.

ابتدا به عنوان کارمند، بعد در قالب مردی فرانسوی و در نهایت در جایگاه انسانی منضبط، به طبع از هر دولتی که مستقر بود حمایت می‌کرد، چون نسبت به قدرت تعصب می‌ورزید... قدرتی جز قدرت رؤسایش.

هر بار که فرصت می‌یافت خود را در مسیر امپراتور قرار می‌داد تا مفتخر به برداشتن کلاه خود شود و مغرور از اینکه توانسته به رئیس دولت سلام کند، راهش را می‌گرفت و می‌رفت.

پاتیسو از بس به امپراتور نگریسته بود، مانند دیگران عمل کرد: از شیوه‌ی تراشیدن ریش و شانه زدن موها، از شکل کت رسمی، نوع قدم برداشتن و حرکات امپراتور تقلید می‌کرد - در هر کشور بسیارند افرادی که گویی تصویری از حاکم‌اند! - پاتیسو شاید شباهتی ناملموس با ناپلئون سوم داشت، اما موهای ناپلئون سیاه بود - پس پاتیسو هم رنگشان کرد. آن‌گاه شباهتشان کامل شد؛ وقتی در خیابان با مردی مواجه می‌شد که او هم نماینده‌ی چهره‌ی امپراتوری بود، حسادتش گل می‌کرد و به حالتی تحقیرآمیز به او می‌نگریست. این نیاز به تقلید اندکی بعد دغدغه‌ی دائمش شد و وقتی شنید یکی از دربانان باغ توئیلری صدای امپراتور را تقلید می‌کند، او هم همان زیر و بم و متانت حساب شده را به صدایش داد.

به این ترتیب، چنان به الگویش شبیه شد که ممکن بود آن دو را با هم اشتباه بگیرند و اعضای وزارتخانه و کارمندان ارشد زیر لب